

## قرآن و عترت

### قرآن در نهج البلاغه

#### پیشگفتار

عناصر محوری حضور قرآن در نهج البلاغه و رهنمود نهج البلاغه درباره قرآن را سه رکن اساسی تشکیل می دهد :

۱. تطبیق محتوای نهج البلاغه با مضمون قرآنی و تعلیل مطالب آن با آیات کتاب خدا و ظهور مطالب قرآنی در سخنان علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) .
۲. استشهاد امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به آیات خاص قرآن و تمسک آن حضرت ( علیه السلام ) در موارد مخصوص به بخشی از آیات الهی قرآن حکیم.
۳. تعریف ، ترغیب و تبیین حقیقت قرآن کریم از زبان علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) در نهج البلاغه.

تفاوت جوهر عنصر محوری در موارد اول و دوم ، با عنصر محوری در مورد سوم ، آن است که آن دو محور از درون با قرآن کریم ارتباط دارند ؛ ولی دیگری از بیرون با آن پیوند می یابد ؛ لذا ، می توان دو عنصر قبلی را از سنخ تفسیر قرآن و تشریح مفاهیم قرآنی دانست و عنصر سوم را از سنخ علوم قرآنی و معرفت مبادی آن محسوب کرد. به تعبیر دیگر ، محصول در محور اول و دوم این است که قرآن چه می گوید و محور سوم می گوید که قرآن چیست و چگونه فهمیده می شود.

گرچه در عنصر محوری دوم ، سخن از استشهاد به بعضی از آیات قرآن کریم است ، هیچ منافاتی با عنصر محوری اول که تمام معارف نهج البلاغه را منطبق با تصریح یا تلویح قرآنی و یا استنباط شده از جمع بندی آیات آن می داند ، ندارد ؛ زیرا صرف استدلال نکردن با آیات قرآنی در غیر موارد شاهد آوردن ، مستلزم بیگانگی مطالب نهج البلاغه با مفاهیم قرآنی نخواهد بود.

چون این شاهد آوردن، بر اثر ضرورت یا درخواست سائلان و مانند آن صورت گرفت و هرگز مفید حصر نیست تا دلالت کند بر اینکه، هماهنگی مطالب نهج البلاغه با قرآن فقط در موارد یاد شده است. گرچه ممکن است شناخت درونی و بیرونی برخی از کتابها یا بعضی از فنون علمی با هم فرق وافر داشته باشد، اما نمی توان شناخت بیرونی کتاب مخصوص یا فن خاص علمی را با استناد به متن آن تأمین کرد.

لیکن قرآن کریم این ویژگی را دارد که برابر آن می توان قرآن شناسی پیشین و قرآن شناسی پسین را با بررسی محتوای خود قرآن تأمین کرد؛ زیرا قرآن کلام و کتاب خداوندی است که ظاهر و باطن و اول و آخر است؛ به این معنا که ظهور او عین بطون وی و بطون او عین ظهورش است<sup>۱</sup>؛ همان گونه که اول بودن او عین آخر بودنش و آخر بودن وی، عین اول بودن اوست<sup>۲</sup>، و اگر درون و بیرون متکلم و صاحب کتاب عین هم باشد، درون و بیرون کلام و کتاب او نیز بیگانه از هم نخواهد بود؛ لذا، می توان با تدبّر در درون قرآن کریم، هم مفاهیم قرآنی را استنباط کرد و هم علوم قرآنی را صید کرد؛ به تعبیر دیگر، هم فهمید که قرآن چه می گوید و هم فهمید که قرآن چگونه می فهماند.

حضرت علی (علیه السلام)، به دلیل احاطه تام بر قرآن کریم، گذشته از اینکه عنصر محوری اول و دوم قرآن شناسی را ارائه فرموده است، عنصر محوری سوم قرآن شناسی را نیز به خوبی به دیگران که از بیرون درباره این کتاب سترگ آسمانی به بحث می نشینند، آموخته است. در طی مباحث کوتاه آینده، جداگانه به این مطالب اشاره می شود.

آنچه در این مقدمه مطرح می شود، تبیین حریم بحث در این رساله مختصر است و آن اینکه دو عنصر محوری اول و دوم از مدار کلام کنونی خارج است و آن چه رسالت این رساله را تعیین می کند با گفت و گو درباره عنصر محوری سوم از دیدگاه نهج البلاغه است که معرفت قرآن از بیرون با دیدگاه کتاب مزبور باشد.

<sup>۱</sup> - سوره حدید، آیه ۳: نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

<sup>۲</sup> - سوره حدید، آیه ۳: نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

مطالبی که در فصول آینده ارائه می شود ، بخشی از آن راجع به اهل بیت عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) به ویژه علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) در قرآن شناسی و برخی از آن ناظر به سخنان امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) درباره چگونگی قرآن است و از هر دو بخش نمونه مختصری ارائه می شود که به منزله فهرست اجمالی معارف حضرت علی ( علیه السلام ) درباره کتاب الهی است.

## فصل یکم.

انسان کامل ، قرآن تکوینی است

حضرت علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) مصداق بارز انسان کامل و خلیفه تامّ الهی است. چنین انسانی به همه حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسنی خداوند و مظاهر صفات علیای اویند ، آگاه است و به استناد آیه کریمه ( **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** )<sup>۳</sup>.

انسان کامل که همان مقام رفیع آدمیت تامّ است ، نه شخص خاصّ آدم ( علیه السلام ) همه اسمای تکوینی الهی را ، به علم شهودی ، نه حصولی ، دارد و چنین علمی با یافتن معلوم همراه است.

لذا تمام نامهایی که مجالی اسمای حسنی خداوند است ، مشهود و محاط خلیفه الهی خواهند بود و چنین وجدان ، احاطه کتاب بر مکتوب است. از این جهت ، اگر هر موجودی را کلمه ، آیه ، یا سوره خاص بدانیم ، انسان کامل که کون جامع است تمام کلمات ، آیات و سُور جهان را دارد و حقیقت چنین خلیفه اللّهی ، همان کتاب جامع خداوندی است.

با بررسی اینکه الفاظ برای ارواح معانی وضع شده اند ، نه برای مصادیق مادی آنها ، گرچه هنگام وضع الفاظ معهود و متعارف غیر از مصادیق مادی برای واضع چیز دیگری معلوم نبوده است ، اطلاق عنوان کلمه ، کتاب ، و مانند آنها بر موجود عینی از قبیل عقل ، نفس ، آسمان ، زمین و نظایر آن مجاز نخواهد بود و اگر نزد توده مردم هم چنین اطلاقی مجاز باشد ، نزد خواص که اصطلاح ویژه خود را دارند ، کلمات یاد شده در نظر آنان با وضع تعینی یا نقل یا اشتراک و مانند آن ، معنای عام پیدا کرده است و هرگز نزد این محققان ، این گونه معارف یاد شده مجاز نخواهد بود.

---

<sup>۳</sup> - سوره بقره ، آیه ۳۱.

لذا، آنچه شیخ محمود بن امین الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری تبریزی از مشاهیر قرن هشتم هجری فرموده است، حقیقت است؛ نه مجاز، و بدون تکلف ادبی قابل پذیرش؛ زیرا وی چنین سروده است:

به نزد آنکه جانش در تجلی است \* \* \* \* همه عالم کتاب حق تعالی است

آنچه سید علی بن محمد بن افضل الدین محمد ترکه خجندی، ملقب به صائن الدین و مکنّا به ابو محمد، از مشاهیر قرن نهم هجری در شرح بیت مزبور فرموده است، صائب نیست؛ زیرا وی در شرح بیت یاد شده، چنین فرموده است: «... همه عالم از تحت ثری تا ورای فلک، کتاب حق است به تقدیر حذف مضاف؛ یعنی مثل کتاب حق است...»<sup>۴</sup>؛ زیرا عنوان جوهر، عَرْض، اِعراب، حروف و نظایر آن، اگر هم به لحاظ اصل وضع حقیقت نباشد، در اصطلاح کسانی که جان آنها در تجلی است بدون تجوِّز در کلمه یا مجاز در اسناد، می توان هر موجود عینی را کلمه، کتاب و آیه الهی دانست.

از این جهت یعنی صحّت اطلاق عنوانهای یاد شده تدوین، سهم بیشتری از تکوین ندارد و تکوین کمتر از تدوین سهم نیست؛ بلکه سهم کتاب تکوینی، بیش از بهره کتاب تدوینی است؛ زیرا سهم مصداق کامل بیش از سهم مصداق غیر کامل است، از لحاظ اندراج تحت معنای جامع و انطباق مفهوم عام بر مصداق.

جناب شبستری، در همین راستا، فرموده اند:

به آخر گشت پیدا، نفس انسان \* \* \* \* که برنس آمد آخر، ختم قرآن

یعنی همان طور که در نظام تکوین به لحاظ قوس نزول، اوّل عقل، دوم نفس کل و در آخر نفس انسان پدید آمد، از جهت ترتیب آیات تدوینی نیز انسان، در پایان قرآن قرار گرفت: ( قل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ \* مَلِكِ النَّاسِ \* إِلَهِ النَّاسِ ... \* مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ )<sup>۵</sup>.

<sup>۴</sup> - گلشن راز، ابن ترکه، ص ۹۸.

<sup>۵</sup> - سوره ناس، آیات ۱ - ۶.

یعنی آن چه در اوایل و اواسط قرآن کریم آمد ، ناظر به مقام کون جامع و عینی همه اسمای الهی نیست. تنها انسان است که واجد همه اسمای حسنی الهی و صفات علیای خداوندی است ، و در آخر قرآن به عنوان مربوب مخصوص خداوند مطرح می شود.

کسی که از راه کتاب تدوینی ، پی به کتاب تکوینی می برد ، بهره حصولی خواهد یافت ؛ ولی کسی که از راه کتاب تکوینی به اسرار کتاب تدوینی می رسد ، نصیب او علم شهودی خواهد بود.

با بیان گذشته ، معلوم می شود بهتر از اهل بیت عصمت که امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ، سیّد اولیای خدا و خلفای الهی است ، کسی نیست که قرآن را از بیرون معرفی کند ؛ همان گونه که در تبیین محتوای درونی قرآن نیز هیچ چیز یا هیچ کسی بهتر از آنها نخواهد بود و اگر درباره خود قرآن جست و اجو شود ، آن هم چون همتای انسان کامل است ، در حکم خود انسان کامل است ؛ نه برتر از او.

گرچه در عالم ملک و در نشئه تکلیف ، مراحل نازل انسان ملکوتی و کامل ، تابع حقیقت قرآن خواهد بود ، ولی در ارزیابی باید حساب هر مرحله از قرآن را با مرحله خاص از مقامهای رفیع انسان کامل ، به دقت بررسی کرد.

برای تذکر ، برخی از تعبیرهای اهل معرفت درباره اطلاق کتاب بر موجود تکوینی بازگو می شود. قیصری ( متوفای ۷۵۱ ه.ق ) ، در فصل پنجم از مقدمه شرح فصوص ابن عربی ، فرموده است : « باید معلوم باشد که همه عوالم از کل و جزئی ، کتابهای الهی اند ؛ چون به کلمات تامه<sup>۶</sup> آنها احاطه دارند. عقل اوّل و نفس کلی ، دو کتاب الهی اند و گاهی به عقل اول ، امّ الکتاب گفته می شود ». <sup>۶</sup> و این شعر را در چند مورد کتاب<sup>۷</sup> خود به حضرت علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) نسبت می دهد :

فَأنت الكتاب المبين الذی \* \* \* \* بأحرفه يظهر المضمّر

<sup>۶</sup> - مقدمه قیصری ، ص ۹۰.

<sup>۷</sup> - فص آدمی ، ص ۳۶۲ و مقدمه قیصری ، ص ۹۱.

چنان که مرحوم فیض کاشانی نیز آن را در صافی به امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) منسوب می داند و چنین می فرماید :

« اطلاق کتاب ، بر انسان کامل ، در عُرف اهل الله و اولیای خاص او شایع است ».<sup>۸</sup>  
محمد بن حمزه فناری ( ۷۶۱ - ۸۳۴ ) از مشاهیر قرن هشتم و نهم در شرح مفتاح الغیب ، صدرالدین محمد بن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی ( ۶۰۶ - ۶۷۳ ) از بزرگان قرن هفتم هجری ، چنین فرموده است : کتاب دو قسم است : فعلی و قولی ؛ آن گاه قرآن کریم را ترجمه حقیقت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) معرفی کرده و حدیث « **کان خُلِقَ القرآن** » را اشاره به آن دانسته است.<sup>۹</sup>

صدرالدین قونوی در فکوک ، سرّ نامگذاری انبیاء ( علیهم السلام ) به کلمات و نیز سرّ نامگذاری حق سبحانه و تعالی ارواح بلکه موجودات را به این نام ( کلمات ) ، موقوف بر شناخت چگونگی ایجاد و ماده که آفرینش از آن و به توسط آن و در آن واقع می شود دانست و اظهار داشت که اصول آن را در تفسیر « فاتحة الكتاب » و در کتاب نفحات یاد کرده ام ؛ آن گاه راز اجمالی آن را در این دانست که خداوند از تأثیر ایجاد خویشتن به عنوان قول ، یاد کرده است<sup>۱۰</sup> ؛ ( **إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** )<sup>۱۱</sup> ؛ یعنی اگر ایجاد ، همان قول و تکلم است ، پس موجود همان مقول و کلمه خواهد بود.

قونوی در نفحات چنین می گوید : هر کدام از موجودات که در علم حق متعالی ، تعیین علمی یافت و هنوز به صبغه وجودی مُنْضَبِقٌ نشد ، حرف عینی نامیده می شود و به اعتبار تعقل آن با لوازم خاص قبل از صبغه یاد شده ، کلمه غیبی یاد می شود و به اعتبار ظهور حق سبحانه به وسیله آنها و انسحاب و جریان حکم تجلی بر آنها و بر لوازم آنها کلمه وجودی نامیده می شود

<sup>۸</sup> - تفسیر صافی ، ج ۱ ، ذیل آیه ۲ از سوره بقره.

<sup>۹</sup> - مصباح الأُنس ، ص ۵۰۶.

<sup>۱۰</sup> - فکوک ، ص ۱۸۸.

<sup>۱۱</sup> - سوره نحل ، آیه ۴۰.

و به اعتبار ، موجودات ، کلمات خداوندند و نامها در اثر اختلاف اجناس ، انواع و سپس اشخاص ، مختلف خواهد بود.<sup>۱۲</sup>

چون انسان کامل ، جامع همه کمالها و نیز تمام کلمه ها خواهد بود ، می تواند بگوید : « **أُعْطِيتَ جوامع الكلم** »<sup>۱۳</sup> ؛ چنان که درباره رسول اکرم ( صلی الله علیه وآله وسلّم ) وارد شد و نیز آن حضرت ( صلی الله علیه وآله وسلّم ) درباره امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرمود : « **أُعْطِيَ عَلِيًّا جوامع العلم** »<sup>۱۴</sup>. گرچه همان عنوان جوامع الكلم ، کافی است ؛ زیرا مقام انسان کامل ، بیش از یک حقیقت نیست و در نشئه ملک ، برابر آیه ۶۰ سوره آل عمران ( **و أنفسنا و أنفسکم** ) وجود مبارک علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) همان روح مطهر رسول اکرم و گرامی ( صلی الله علیه وآله وسلّم ) خواهد بود.

غرض آنکه حقیقت انسان کامل ، طبق شهادتِ صاحب نظران انسان شناس ، همان کتاب جامع و مهیمن بر سایر کتابها ، کلمه ها و موجودهاست ؛ زیرا وی مظهر اسم ( الله ) اعظم است و اما دیگر موجودها مظهر اسمهای دیگر.

---

<sup>۱۲</sup> - النفحات الإلهية ، ص ۶۴ - ۶۵.

<sup>۱۳</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۱۴.

<sup>۱۴</sup> - همان ، ج ۸ ، ص ۲۷.

قونوی در مواردی از فکوک به این مطلب پرداخت که قلب انسان کامل ، مستوای اسم الله است که آن اسم ذات می باشد.<sup>۱۵</sup> انسان که کون جامع است ، خلیفه خداوندی است که محیط به تمام اشیاست ؛ زیرا خلیفه باید خلاً « مستخلف عنه » را پر کند و اگر « منوب عنه » هیچ خلاً نداشت ، خلیفه او مظهر محیط بودن او خواهد بود و مظهر خداوند محیط ، همانا کون جامع است.

امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) هم شمه ای از فضایل مردان الهی را که به منصب ملکوتی خلافت خداوند نایل آمدند ، چنین بازگو می فرماید : « ... هجم بهم العلم علی حقیقة البصيرة و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنيا بأبدان ارواحها معلقة بالمحل الأعلى ، أولئك خلفاء الله فی أرضه و الدعاة إلى دینه. آه آه ! شوقاً إلى رؤیتهم ».<sup>۱۶</sup>

منظور از خلافت در زمین این نیست که قلمرو خلافت او محدوده زمین است ؛ بلکه مراد آن است که گرچه منطقه خلافت او بسیار وسیع است ، وجود ملکی و عنصری او در زمین به سر می برد. حضرت علی ( علیه السلام ) ، از خود به عنوان خلیفه الله و ولی الله یاد می کند ؛ همان گونه که در بخشنامه های رسمی خود که برای کارگزاران امور مالی و صدقات می نوشت ، چنین مرقوم می فرمود : « ثم تقول : عبادالله ! أرسلنی إلیکم ولی الله و خلیفته ... »<sup>۱۷</sup> و درباره انسان کاملی که این عنوان قابل انطباق بر حضرت مهدی ( علیه السلام ) ارواحنا فداه است ، چنین فرموده است : « بقية من بقایا حجتہ ، خلیفة من خلائف أنبیائه ».<sup>۱۸</sup>

بنابراین ، جهان بیرونی کتابی است صامت و جهان درونی ، یعنی انسان کامل و خلیفه الهی ، کتابی است ناطق و قرآن تدوینی که رموز جهان بیرون را دربر دارد ، انسان کامل ، همه آنها را در نهان و نهاد خویش مشهود می یابد.

جناب شیخ محمود شبستری در این باره در موارد مختلف از گلشن راز می فرماید :

---

<sup>۱۵</sup> - فکوک ، صص ۲۱۵ - ۲۱۶ و ۲۴۸.

<sup>۱۶</sup> - نهج البلاغه ، حکمت ۱۴۷.

<sup>۱۷</sup> - همان ، نامه ۲۵.

<sup>۱۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۲.

جهان جمله فروغ نور حق دان \* \* \* \* \* حق اندر وی ز پیدایی ست پنهان

جهان انسان شد و انسان جهانی \* \* \* \* \* از این پاکیزه تر نبود بیانی

جهان آن تو و تو مانده عاجز \* \* \* \* \* ز تو محروم تر کس دیده هرگز

جهان را سر به سر در خویش بینی \* \* \* \* \* هر آنچه آید آخر پیش بینی

تذکر. گاهی عنوان خلیفه بر خداوند سبحان، نسبت به عبد سالک صالح متوکل بر او اطلاق می شود که نظیر عنوان مؤمن است که هم بر خداوند اطلاق می شود و هم بر بنده او و بحث آن در تبیین « المؤمن مرآة المؤمن » مطرح است. جریان اطلاق عنوان خلیفه بر خداوند، در نهج البلاغه به صورت نیایش حضرت علی ( علیه السلام ) هنگام عزم بر سفر چنین آمده است: « اللهم أنت صاحب فی السفر و أنت الخلیفة فی الأهل و لا یجمعهما غیرک لأن المستخلف لا یكون مستصحباً و المستصحب لا یكون مستخلفاً ».<sup>۱۹</sup>

آنچه اطلاق عنوان خلیفه را بر خداوند، پیچیده می کند، همانا اصالت او و فرعیت بنده اوست؛ بنابراین، چگونه تصور صحیحی برای خلافت اصل از فرع می توان داشت؟ و آنچه اطلاق عنوان خلیفه را بر بنده نسبت به خداوند دشوار می کند، نداشتن تصور درستی از خلافت نسبت به خداوندی است که بر همه چیز احاطه دارد و هیچ ذره از او خالی نیست و او نیز از هیچ موجودی غایب نیست تا خلف و ورای او تصور شود که بنده او در غیبتش عهده دار کار مخصوص او شود. البته، به طور اجمال، این مسائل مورد اشاره قرار گرفت و علاج آن بازگو شد.

فصل دوم.

استحقاق علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) برای معرفی قرآن حکیم

استحقاق امیرالمؤمنین ( علیه السلام )، برای بررسی ابعاد گوناگون قرآن، از دو جهت قابل اثبات است: یکی از آن جهت که آن حضرت ( علیه السلام ) از اهل بیت طهارت ( علیهم السلام ) است و هرچه درباره استحقاق آن ذتهای مقدس برای تحلیل قرآن و معارف آن رسیده باشد،

<sup>۱۹</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۴۶.

شامل حضرت علی ( علیه السلام ) خواهد شد و دیگر ، از جهت نصوص ویژه ای که درباره صلاحیت علمی و عملی شخص آن حضرت ( علیه السلام ) رسیده است. اما از جهت اول ، یعنی ادله اولویت تعیینی اهل بیت ( علیهم السلام ) و استحقاق حتمی آنها برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی ، گذشته از حدیث ثقلین که سنی و شیعه به سند و متن آن اذعان دارند ، سخنان حضرت علی ( علیه السلام ) درباره عظمت اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) است.

زیرا آن حضرت در این باره چنین فرموده است : « هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عِيبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتَلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كِتَابِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ ؛ بِهِمْ أَقَامَ انْحِئَاءَ ظَهْرِهِ ، وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فِرَائِصِهِ »<sup>۲۰</sup> ، « لا یقاس بآل محمد ( صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا یَسُوِّیْ بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ ... وَ لَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ »<sup>۲۱</sup>.

« بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى »<sup>۲۲</sup> ؛ « فِيهِمْ كِرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كِنُوزُ الرَّحْمَانِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّقُوا »<sup>۲۳</sup> ؛ « هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. یَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنِ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنِ بَاطِنِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنِ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ. لَا یَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا یَخْتَلِفُونَ فِيهِ. هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ وَلائِحُ الْإِعْتِصَامِ. بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ وَ انْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنِ مَقَامِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنِ مَنَابِقِهِ. عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَ عَايَةَ وَ رِعَايَةَ لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةَ ؛ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ »<sup>۲۴</sup> ؛ « إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حِجَابًا عَلَى عِبَادِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نَفَارَقَهُ وَ لَا یَفَارِقُنَا »<sup>۲۵</sup>.

« فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تَوَفِّكُونَ ... وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ ؛ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رَدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ ، أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ

<sup>۲۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۲.

<sup>۲۱</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۲.

<sup>۲۲</sup> - همان ، خطبه ۱۴۴.

<sup>۲۳</sup> - همان ، خطبه ۱۵۴.

<sup>۲۴</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۲۳۹.

<sup>۲۵</sup> - مستدرک نهج البلاغه ، ص ۱۸۳.

خاتم النبیین ( صلی الله علیه و آله و سلم ) أنه يموت من مات منا و ليس بميت و يبلى من بلى منا و ليس ببالي<sup>۲۶</sup>؛ « نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكيم<sup>۲۷</sup> ، « انا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا<sup>۲۸</sup> .

فضایل علمی و عملی اهل بیت ( علیهم السلام ) بیش از آن است ، که در نهج البلاغه گردآوری شده است ، و هم مجموع آنچه در کتاب مزبور آمده ، به مراتب بیش از آن است که ما نقل کردیم .

خلاصه آنچه تا کنون درباره عظمت اهل بیت ( علیهم السلام ) یادآوری شده ، عبارت است از :  
۱. خاندان معصوم رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) حامل اسرار خدا و صندوق دانش او و قرارگاه کتابهای آسمانی خدا و سلسله جبال دین اویند .

۲. هیچ کس از اُمت اسلامی به اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) نمی رسد و با آنها سنجدیده نمی شود . آنان پایه دین و ستون یقین اند .

۳. به وسیله اهل بیت ( علیهم السلام ) هدایت عطا می شود و کوری باطنی انسانها علاج می شود .

۴. حقیقت قرآن حکیم و آیات کریمه او درباره آنهاست و رموز آن در آنها مستقر است و اینان گنجهای خدای رحمان اند . اگر سخن بگویند ، در گفتار خود صادق اند و اگر ساکت شوند ، چیزی آنها را به سکوت محکوم نکرده است و مقهور هیچ مقام خارجی نبوده اند ؛ بلکه چون خودشان صاحبان سخن و امیران کلام اند ، سخن گفتن آسان است و در اختیارشان قرار دارد . هر وقت مصلحت باشد ، سخن می گویند و هر زمانی که سخن گفتن مصلحت نباشد ، ساکت خواهند بود .

۵. آنها حیات دانش اند و علم به وسیله آنها زنده است . درباره حق ، نه مخالف اند و نه مختلف و به وسیله آنان است که حق به نصاب لازم خود بر می گردد و باطل از جایگاهش برکنار می

<sup>۲۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۸۷ .

<sup>۲۷</sup> - همان ، خطبه ۱۰۹ .

<sup>۲۸</sup> - همان ، نامه ۲۸ .

شود. اینان ، دین خدا را عاقلانه در خود جای می دهند و دستورهای آن را رعایت می کنند ؛ نه اینکه فقط در محدوده گوش و زبان خود آن را فراگیرند.

۶. خداوند آنان را از گزند گناه نگاه داشته و شاهدان اعمال بندگان خود قرار داده و آنها را با قرآن قرین و قرآن را با آنها همراه ساخته ؛ به طوری که هرگز قرآن را رها نمی کنند و قرآن نیز آنان را رها نخواهد کرد.

۷. هرکس راهی جدای از راه خاندان پیامبر ( صلی الله علیه و آله و سلم ) را طی کند ، گمراه است. زمامداران حق و پرچمهای دین و زبانهای صدق ، حقیقتِ اهل بیت طهارت ( علیهم السلام ) است و باید آنها را به بهترین درجات قرآنی منزل داد و همانند شتران تشنه کام ، به کوثر زلال معرفت آنان وارد شد.

۸. اگر حسب ظاهر ، یکی از آنان بمیرد ، حقیقت ولایت و امامت او زنده است ، و حقیقت او هیچ گاه فرسوده نمی شود.

۹. اهل بیت طهارت ( علیهم السلام ) ، مخلوق و دست پرورده خداوند سبحان اند ؛ ولی دیگران به این منظور پرورده می شوند که از برکات و حسنات علمی و عملی آن ذاتهای نورانی بهره مند شوند.

اما از جهت دوم ، یعنی ادله اولویت تعیینی شخص امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نسبت به امت اسلامی برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی ، سخنان آن امام همام ( علیه السلام ) درباره شخصیت علمی خود اوست که برخی از آنها در حضور رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و با تقریر آن حضرت ( صلی الله علیه و آله و سلم ) صادر شده است. حضرت علی ( علیه السلام ) درباره خود چنین می فرماید : « اری نور الوحی و الرسالة و أشمّ ریح النبوة »<sup>۲۹</sup> ؛ « اِنِّی لعلی یقین من ربِّی و غیر شبهة من دینی »<sup>۳۰</sup> ؛ « ما شککت فی الحق مُذْ أُریته »<sup>۳۱</sup> ؛ « و انّ معی لبصیرتی ما

<sup>۲۹</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۲.

<sup>۳۰</sup> - همان ، خطبه ۲۲.

<sup>۳۱</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۴ ، حکمت ۱۸۴.

لَبِستُ و لا لَبِسَ عَلِيٌّ»<sup>۳۲</sup> ، «انّ الكتابَ لَمَعى ما فارقتَه مذ صحبتَه»<sup>۳۳</sup> ؛ «بل اندمجت على مكنون علم ، لو بُحْتُ به لاضطربتم اضطراب الارشيّة فى الطوى البعيدة»<sup>۳۴</sup> «فاسألونى قبل أن تفقدونى ؛ فوالذى نفسى بيده لا تسألونى عن شىء فيما بينكم و بين الساعة و لا عن فئة تهدى مائة و تُضِلُّ مائةً الاّ أنبأتكم بناعقها و قائدها و سائقها و مُناخ ركابها و محطّ رحالها ...»<sup>۳۵</sup> ؛ «أنا بطرق السماء أعلم منى بطرق الأرض»<sup>۳۶</sup> ؛ «ليس كل أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) من كان يسأله و يستفهمه ... و كان لا يمرّ بى من ذلك شىء الاّ سألتُ عنه و حفظته»<sup>۳۷</sup> ، «ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر و أترك فيكم الثقل الأصغر»<sup>۳۸</sup>.

مناقب علمى و عملى حضرت على (عليه السلام) به مراتب بیش از آن است که در نهج البلاغه آمده ؛ زیرا سراسر این کتاب شریف ، بیانگر فضایل آن حضرت (عليه السلام) است ؛ چنان که فضایل مزبور ، بیش از منقول آن است.

خلاصه آنچه تا کنون درباره عظمت علمى و عملى حضرت على (عليه السلام) نقل شده ، عبارت است از :

۱. حضرت على (عليه السلام) ، نور وحى و رسالت را با چشم ملکوتى خود مى دید ، و بوى نبوت را با شامه درونى خویش استشمام مى کرد.

در نهان انسان صالح ، حواس دیگرى وجود دارد که با شامه آن بوهاى غیبى را استشمام مى کند ؛ مانند آنچه حضرت يعقوب (عليه السلام) فرموده است : **(إِنّى لأجد ریح يوسف لولا أن تفنّدون)**<sup>۳۹</sup> و منظره هاى غیبى را مى بیند : **(كلاً لو تعلمون علم اليقين \* لترونّ الجحيم)**<sup>۴۰</sup> و

<sup>۳۲</sup> - همان ، خطبه ۱۳۷.

<sup>۳۳</sup> - همان ، خطبه ۱۲۲.

<sup>۳۴</sup> - همان ، خطبه ۵.

<sup>۳۵</sup> - همان ، خطبه ۹۳.

<sup>۳۶</sup> - همان ، خطبه ۱۸۹.

<sup>۳۷</sup> - همان ، خطبه ۲۱۰.

<sup>۳۸</sup> - همان ، خطبه ۸۷.

<sup>۳۹</sup> - يوسف ، آیه ۹۴.

<sup>۴۰</sup> - سوره تکوین ، آیات ۵-۶.

صدای فرشتگان غیبی را می شنود : ( **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** ) .<sup>۴۱</sup>

۲. یقین به حق بودن اصول و فروع دین که بین بندگان خدا کمتر وجود دارد ، برای حضرت علی ( علیه السلام ) حاصل بود و تحقق آن از آسیب هر شبهه ای مصون بوده است.

۳. آن حضرت ( علیه السلام ) معارف الهی را با چشم ملکوتی خود مشاهده کرد. نه تنها با تفکر حصولی از آنها آگاه شد ، بلکه از همان لحظه ارائه ملکوت اشیا ، با یقین به سر می برد و هرگز گرفتار شک نشده بود.

۴. بینش الهی آن حضرت ( علیه السلام ) با وی بوده و نه خود مورد تلبیس قرار گرفت و نه دیگران را در اشتباه قرار داد.

۵. قرآن کریم ، همراه با آن حضرت ( علیه السلام ) بوده و هرگز او را رها نکرد.

۶. علمی که آن حضرت ( علیه السلام ) داشت ، اگر آن را اظهار می کرد ، مایه اضطراب و لرزش دیگران می شد ؛ آن طوری که ریسمان در چاه عمیق می لرزد. فرمود : قبل از ارتحال من ، هرچه خواستید از من پرسید. قسم به کسی که جانم در دست اوست ! هرگز از بین حوادثی که اکنون تا قیامت رخ می دهد ، چیزی سؤال نمی کنید و نه از گروهی که صدها نفر را هدایت می کند و صدها نفر را گمراه می سازد نمی پرسید ، مگر آنکه من شما را از تمام خصوصیات قائد و سائق و سایر شئون آن آگاه می کنم و من به راههای آسمان غیب از راه زمین حسّ و شهادت ، آگاه ترم ! سرانجام ، آیا من در بین شما به ثقل اکبر یعنی قرآن کریم عمل نکردم و آیا در بین شما ثقل اصغر عترت ( علیهم السلام ) را به ودیعت نهادم ؟ !

تذکر : آنچه ، از دو جهت یاد شده ، استنباط شده است ، مسبوق به دلالت خود قرآن کریم است که علم صحیح و تفسیر ناب قرآن حکیم بهره اهل بیت طهارت ( علیهم السلام ) است ؛ زیرا طبق آیه ( **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ \* لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** ) .<sup>۴۲</sup> مساس علمی با کتاب مکنون که باطن قرآن است و ظاهر قرآن نیز از آن تنزل یافته است ، فقط بهره مطهّران از رجس

<sup>۴۱</sup> - سوره فصلت ، آیه ۳۰.

<sup>۴۲</sup> - سوره واقعه ، آیات ۷۷ - ۷۹.

وهم و رجز خیال است و کسانی که واجد چنین شرایطی باشند ، همانا اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) اند که طبق آیه ( **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** ) .<sup>۴۳</sup> اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) که تنها از رجس گناه به دورند ، بلکه از آثار رقیق آنها نیز مطهرند ، شایسته مساس علمی با فرهنگ درونی و بیرونی قرآن کریم هستند ؛ لذا تعریف و تبیین آنان نسبت به علوم و مفاهیم قرآن ، ویژه است.

مناسب است در پایان این فصل ، خصوصیت انسان کاملی چونان علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) از لحاظ سخن گفتن درباره قرآن ، با نقل گفتار کوتاهی از خود آن حضرت ( علیه السلام ) روشن تر شود. سهل بن حنیف انصاری که از محبوب ترین یاران امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بود ، بعد از مراجعت از صفین در کوفه درگذشت. حضرت علی ( علیه السلام ) بعد از شنیدن خبر ارتحال سهل بن حنیف ، چنین فرمود : **« لَوْ أَحْبَبْتَنِي جَبَلٌ لَتَهافتَ »** ؛<sup>۴۴</sup> یعنی اگر کوه ، محبت مرا در خود جای دهد و دوست من شود ، متلاشی می شود و فرو می ریزد.

سید رضی در شرح جمله مزبور چنین گفته است :<sup>۴۵</sup> محنت و اندوه او افزوده می شود و مصیبتها با شتاب به او رو آور می شوند و این کار ، جز برای پارسایان و پرهیزگاران و نیکان و برگزیدگان حاصل نمی شود ؛ یعنی خوبان ، هدف تیر بلا و غم اند ! گفتار دیگر که حضرت علی ( علیه السلام ) در این باره فرمود : **« مَنْ أَحْبَبَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عَدَا [ فليعد ] لِلْفَقْرِ جَلْبَاباً »** ؛<sup>۴۶</sup> یعنی هرکس ما خاندان عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) را دوست داشته باشد ، باید مهیا و آماده در بر کردن جامه فقر و روپوش تهی دستی باشد.

این شرح جناب سید رضی گرچه قابل قبول است و برخی از شواهد نقلی نیز آن را تأیید می کند ، لیکن می توان برای گفتار یاد شده معنای دقیق تری بیان داشت و آن اینکه حقیقت انسان کامل

---

<sup>۴۳</sup> - سوره احزاب ، آیه ۳۳.

<sup>۴۴</sup> - البلاغه ، حکمت ۱۱۱.

<sup>۴۵</sup> - نهج البلاغه ، حکمت ۱۱۱ - ۱۱۲.

<sup>۴۶</sup> - همان ، حکمت ۱۱۲.

با حقیقت قرآن ، کاملاً هماهنگ است و حدیث ثقلین و جدا نبودن آنها از یک دیگر ، و نیز همراهی قرآن با علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) آن را تأیید می کند.

بنابراین ، حکم ولایت و خلافت انسان کامل ، حکم قرآن کریم است ؛ همان طور که حقیقت قرآن ، فراتر از آن است که کوه آن را تحمل کند و اگر خداوند قرآن را بر کوه نازل می کرد ، کوه متلاشی می شد ، حقیقت ولایت انسان کامل نیز برتر از آن است که محمول کوه شود ؛ زیرا احتمال و پذیرش کوه نسبت به امور مادی محسوس ، محفوظ است ؛ لیکن تحمل آن نسبت به امور مجرد و معقول محرز نیست ؛ بلکه عدم آن محرز است ؛ بنابراین ، می توان معنای « **لو أحببني جبل لتهافت** » را هماهنگ با معنای آیه ( **لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون** )<sup>۴۷</sup> دانست.

اگر چنین معنایی برای حدیث علوی ( علیه السلام ) پذیرفته شود ، آنگاه به خوبی روشن می شود که استحقاق آن حضرت ( علیه السلام ) برای تحلیل معارف قرآنی به نحو تعین خواهد بود ؛ زیرا آن حضرت ( علیه السلام ) به نوبه خود ، قرآن ناطق است و بهترین راه شناخت هر چیزی ، آن است که آن شیء را از زبان همان شیء بشناسیم و معرفت قرآن از زبان امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به منزله شناخت قرآن از زبان خود قرآن است.

آنچه تا کنون ثابت شد ، عبارت است از صلاحیت کامل و استحقاق تعیینی اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) به ویژه امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی و آنچه در پیش داریم ، بررسی گفتار آن حضرت ( علیه السلام ) درباره قرآن کریم است.

به نظر می رسد بررسی اجمالی سخنان حضرت علی ( علیه السلام ) درباره قرآن به تبیین سه نظام بر می گردد :

اول : نظام فاعلی قرآن که در آن ثابت می شود که مبدأ پیدایش قرآن چیست و نحوه تحقق آن چگونه بوده است.

دوم : نظام داخلی قرآن که در آن بررسی می شود چگونه می توان به معارف قرآن کریم بار یافت.

سوم : نظام غایی قرآن که در آن چنین تحلیل می شود که هدف نهایی پدید آمدن قرآن کریم چیست ؟ بنابراین ، با افزودن سه فصل دیگر درباره نظامهای سه گانه ، بر دو فصل گذشته ، رسالت این رساله به پایان می رسد.

فصل سوم.

### بررسی نظام فاعلی قرآن در نهج البلاغه

گرچه هر موجودی که هستی او عین ذاتش نیست ، نیازمند به علت است ، چنان که حضرت علی ( علیه السلام ) فرمود : « **كُلٌّ قَائِمٌ فِي سِوَاهِ مَعْلُولٍ** »<sup>۴۸</sup> و گرچه تمام موجودهای امکانی معلول و مخلوق خداوندند : ( **اللَّهِ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** )<sup>۴۹</sup> ، لیکن آفرینش جهان بر محور جدایی مخلوق از خالق و انفصال وی از خالق خود ، نخواهد بود ؛ زیرا هرگونه جدایی ، مستلزم تحوّل در مبدأ فاعلی است و خداوند ، منزّه از هرگونه تحوّل و مبرّاً از هرگونه تغییر است.

امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نیز فرموده است : « **وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ بِالْأَحْوَالِ وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَلَا يَغْيِرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ** »<sup>۵۰</sup> ؛ « **لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ وَلَا يَغْيِرُهُ زَمَانٌ** »<sup>۵۱</sup>.

بهترین وجه معقول آفرینش جهان ، همانا تجلّی است که از ظریف ترین تعبیرهای قرآنی و روایی است ؛ چنان که در آیه ( **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا** )<sup>۵۲</sup> آمده است و در جریان معاد هم تلویحاً به آن اشاره شده است ؛ زیرا خداوند در آیه ( **قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لَوْ قَتَّهَا إِلَّا هُوَ** )<sup>۵۳</sup> تجلیه ساعت و قیامت را به خود اسناد داده است.

<sup>۴۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۶.

<sup>۴۹</sup> - سوره رعد ، آیه ۱۶.

<sup>۵۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۶.

<sup>۵۱</sup> - همان ، خطبه ۱۷۸.

<sup>۵۲</sup> - سوره اعراف ، آیه ۱۴۳.

<sup>۵۳</sup> - سوره اعراف ، آیه ۱۸۷.

چون در قیامت کبرا و حشر اکبر ، تمام اشخاص و اشیا به عنوان مبدأ قابلی حضور و ظهور دارند ، نه به عنوان مبدأ فاعلی ، زیرا همه آنها تحت قهر حاکم اند ، بنابراین ، تنها عامل تجلی قیامت ، ظهور خود خداوند متجلی خواهد بود ؛ چون هیچ نوری در حشر اکبر حضور و ظهور فاعلی ندارد تا مایه روشنی اصل قیامت شود. به هر تقدیر ، تنها عامل تجلی هر شخص یا شیء ، ظهور ربوبیت خداوند در او خواهد بود.

حتی روشنی روز که وسیله تجلیه و روشن نمودن اشیا و امور است : **( و النهار إذا جلاها )** <sup>۵۴</sup> ، بعد از آن است که خود روز روشن شده باشد : **( و النهار إذا تجلی )** <sup>۵۵</sup> ، زیرا تا خود روز متجلی نباشد ، هرگز تجلی گر اشیا و امور دیگر نخواهد بود و تنها عامل تجلی روز ، همانا ظهور ربوبیت خداوند است که مقدر لیل و نهار بوده و مکرر آنها در یک دیگر و مولج هر کدام در دیگری است : **( و جعلنا الیل والنهار ایتین فمحونا ایه الیل و جعلنا ایه النهار مبصرة )** .<sup>۵۶</sup> از این جهت می توان گفت که ظهور روز ، توسط ظهور خداوندی است که او **( نور السموات والأرض )** <sup>۵۷</sup> است.

آنچه از نهج البلاغه در توجیه کیفیت آفرینش جهان بر می آید ، این است که اساس خلقت الهی ، همان تجلی عینی اوست ؛ چنان که فرموده است : **« الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه »** <sup>۵۸</sup> و پایه معرفت خالق نیز همان تجلی علمی اوست ؛ چنان که فرموده است : **« بها تجلی صانعها للعقول »** <sup>۵۹</sup> و چون جلوه گاه علمی او عقل مجرد است ، هرگز با چشم مادی دیده نخواهد شد : **« و بها امتنع عن نظر العیون »** <sup>۶۰</sup> ؛ زیرا چشم ملکی ، عقل و معقول ملکوتی را نمی بیند ؛ چه رسد به مشاهده ما فوق اینها.

---

<sup>۵۴</sup> - سوره شمس ، آیه ۳.

<sup>۵۵</sup> - سوره لیل ، آیه ۲.

<sup>۵۶</sup> - سوره اسراء ، آیه ۱۲.

<sup>۵۷</sup> - سوره نور ، آیه ۳۵.

<sup>۵۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۸.

<sup>۵۹</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۶.

<sup>۶۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۶.

البته تجلّی خداوند برای درک درونی ، مستلزم احاطه علمی نیروی ادراک کننده نسبت به خداوند متجلّی نخواهد بود ؛ لذا حضرت علی ( علیه السلام ) در این باره چنین فرمود : « لم تحط به الأوهام بل تجلّی لها بها و بها امتنع منها »<sup>۶۱</sup>. چون محل تجلّی محدود است ، هرگز توان احاطه مبدأ محیط خود را ندارد و از آنجا که حیظه او را مبدأ فاعلی ، محدود و احاطه کرده است ، از این جهت ، فقط برای نیروی ادراک کننده درونی جلوه کرده و از محدود و محاط شدن او امتناع ورزیده است.

اکنون که روشن شد اساس آفرینش خداوند ، همان تجلّی عینی او و پایه معرفت الهی ، همان تجلّی علمی اوست ، صدور یا ظهور قرآن کریم از ذات اقدس خداوندی با تجلّی ویژه خواهد بود ؛ چنان که امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در این باره فرموده است : « فبعث الله محمداً ( صلّى الله عليه وآله وسلّم ) بالحق ليخرج عبادة الأوثان إلى عبادة و من طاعة الشيطان إلى طاعته بقرآن قد بينه و أحكمه ... فتجلّی لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته »<sup>۶۲</sup>.

همان طوری که تجلّی عینی خداوند در قرآن تکوینی ، معقول است نه محسوس ، لذا از حواس مادی امتناع دارد ، تجلّی علمی او در قرآن تدوینی نیز معقول است نه محسوس ؛ لذا از حواس ملکی امتناع دارد و محرومانی که جز به حسّ مادی نپرداختند ، از شهود قلبی او محجوب اند ؛ چنان که تکلم او همانند اصل آفرینش وی ، منزّه از تروی ، تفکر حصولی ، اهتمام ورزی ذهنی خواهد بود : « متكلّمٌ لا برویّة ، مریدٌ لا بهمّة ، صانعٌ لا بجارحة »<sup>۶۳</sup>.

با چنین کلامی با صاحب دلان مشتاق مکالمه دارد و تکلم می کند : « و ما برحَ الله عزّت آلائه في البرهة بعد البرهة و في أزمان الفترات ، عباد ناجاهم في فكرهم و كلمهم في ذات عقولهم ، فاستصبحوا بنور يقظة في الأبصار و الأسماع و الأفتدة ، يذكرون بأيام الله »<sup>۶۴</sup>.

۶۱ - همان ، خطبه ۱۸۵.

۶۲ - همان ، خطبه ۱۴۷.

۶۳ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۹.

۶۴ - همان ، خطبه ۲۲۲ ، بند ۳.

چون قرآن جلوه ویژه الهی است ، نور مخصوص او را به همراه خواهد داشت ؛ لذا حضرت علی ( علیه السلام ) در این باره فرمود : « ابتعثه بالنور المضيء ، و البرهان الجلی و المنهاج البادی و الكتاب الهادی »<sup>۶۵</sup> ؛ « ثم أنزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحہ ، و سراجاً لا يخبو توقدہ »<sup>۶۶</sup> و نیز فرموده است : « كتاب الله تبصرون به و تنطقون به »<sup>۶۷</sup>. اگر خداوند قرآن را به عنوان نور نازل نکرده بود ، هرگز دیدن اشیا با آن ممکن نبود ؛ چون بصیرت دل با نور معنوی می تواند اشیا و اشخاص را درک کند ؛ نظیر آنکه چشم سر با نور حسّی و مادی اشیا را می بیند. غرض آنکه در نهج البلاغه گاهی تصریحاً و گاهی تلویحاً از قرآن به نور یاد شده است که این نور ویژه ، محصول همان تجلی علمی خاص است.

گرچه وسائط فیض در تجلی سایر اشیا مأموران مخصوص خداوندند ، لیکن در تجلی قرآن کریم ، مبادی فاعلی قریب نیز فرشتگان معصوم مخصوص اند که حضرت علی ( علیه السلام ) در این باره فرموده است : « و مسبّحون لا یسأمون ؛ لا یغشاهم نوم العین و لا سهو العقول و لا فترة الأبدان و لا غفلة النسیان و منهم أمناء علی و حیة و السنة الی رسله »<sup>۶۸</sup> ؛ « جعلهم الله فیما هنالك أهل الأمانة علی و حیة و حملهم إلی المرسلین و دائع أمره و نهیه و عصمهم من ریب الشبّهات »<sup>۶۹</sup> ؛ « و لم تطمع فیهم الوسوس فتقترع برینها علی فکرمهم »<sup>۷۰</sup>.

یعنی فرشتگان الهی ، دائماً در تسبیح خستگی ناپذیرند و هرگز خواب چشم و سهو عقل و سستی بدن و غفلت فراموشی عارضشان نمی شود. از این گروه ، عدّه ای امین وحی خدا و زبان گویای الهی برای پیامبران هستند. خداوند فرشتگان را امین وحی خود قرار داد و وحی را به وسیله آنان به پیامبر خود رساند و آنها را از اضطراب شبهه و شک حفظ کرد و هیچ وسوسه ای در آنها طمع نمی کند.

---

<sup>۶۵</sup> - همان ، خطبه ۱۶۱.

<sup>۶۶</sup> - همان ، خطبه ۱۹۸.

<sup>۶۷</sup> - همان ، خطبه ۱۳۳.

<sup>۶۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱.

<sup>۶۹</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۹۱.

<sup>۷۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۹۱.

نتیجه آنکه مبدأ نظام فاعلی وحی ، خداوند است و نحو اظهار آن نیز تجلی علمی ویژه است و حاملان آن هم فرشتگان مخصوص اند ؛ بنابراین ، هیچ بطلان و خلافی در محور فاعلی قرآن ، راه ندارد. تمام مطالب این فصل را می توان از آیات قرآن کریم استنباط کرد ؛ لیکن چون مدار اصلی بحث کنونی ، استفاده مسائل آن از نهج البلاغه است ، از استدلال و نیز استناد به قرآن کریم ، تحرّز جستیم.

#### فصل چهارم.

#### بررسی نظام داخلی قرآن در نهج البلاغه

منظور از نظام داخلی قرآن ، تشریح محتوای قرآن در نهج البلاغه نیست ؛ زیرا همان طوری که در پیشگفتار گذشت ، سراسر نهج البلاغه مضمون قرآنی دارد و به آن استناد دارد و بر آن اعتماد ؛ بلکه مقصود از نظام داخلی قرآن در اینجا بیان کیفیت تفسیر قرآن و منهج اصیل آن ، طبق رهنمود حضرت علی ( علیه السلام ) است. آنچه از نهج البلاغه درباره منهج تفسیر و روش مشرّوع تبیین قرآن کریم استنباط می شود ، نکاتی است که به برخی از آنها اشاره می شود :

۱. قرآن تدوینی ، کتاب صامت محض و ساکت صرف نیست ؛ بلکه در عین صمت و سکوت ، نطق و بیان دارد : « فهو ( القرآن ) بینهم شاهد صادق و صامت ناطق ».<sup>۷۱</sup> اگر قرآن خموش محض می بود ، هرگز به شهادت و صدق که هر دو وصف گفتار است ، موصوف نمی شد ؛ گذشته از آنکه به ناطق بودن آن نیز تصریح نمی شد ؛ « فالقرآن آمرٌ زاجرٌ و صامت ناطق ؛ حجة الله علی خلقه أخذ علیه میثاقهم ... ».<sup>۷۲</sup>

۲. قرآن تکوینی ، یعنی جهان آفرینش نیز صامت صرف و ساکت محض نیست ؛ بلکه در عین خاموشی ، دارای نطق است : « فصار کلّ ما خلق حُجّة له و دليلاً علیه ، و ان كان خلقاً صامتاً ؛ فحجّته بالتدبير ناطقةً و دلالته علی المبدع قائمة ».<sup>۷۳</sup>

<sup>۷۱</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۴۷.

<sup>۷۲</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۳.

<sup>۷۳</sup> - همان ، خطبه ۹۱.

۳. جمع بین خاموشی و نطق جهان آفرینش ، به این است که اگر کسی درباره نظام هستی و جهان عینی که قرآن تکوینی است ، صحیح بیندیشد ، و درست تدبّر کند و بر اساس ادراک راستین و راسخ سؤال طرح کند ، پاسخ منطقی خود را از آن دریافت خواهد کرد ؛ ولی اگر کسی در اثر نیندیشیدن ، سؤال مشخصی را مطرح نکند ، اصلاً پاسخی از آن نمی شنود یا اینکه ، اگر سؤال ناصوابی را در اثر کژراهه و بداندیشی خود ارائه کند ، پاسخ ناصوابی را بر جهان آفرینش تحمیل می کند و همان را از آن تحویل می گیرد که این کج اندیشی اخیر ، همان تفسیر به رأی ناپسند است. شاهد اینکه نطق قرآن تکوینی ، بعد از اندیشیدن صحیح است. گفتار حضرت علی ( علیه السلام ) در وادی همین بیان است که فرمود : « فحجّته بالتدبیر ناطقة ، و دلالته علی المبدع قائمة » .

همین معنا درباره قرآن تدوینی نیز صادق است ؛ یعنی اگر کسی درباره نظام معرفتی قرآن که جهان علمی است ، صحیح بیندیشد و پرسش استواری ارائه کند ، پاسخ صائب خود را از قرآن کریم دریافت می کند ؛ ولی اگر کسی در این باره درست فکر نکند و سؤال متقن و مشخصی را عرضه ندارد ، اصلاً پاسخی از قرآن نمی شنود و اگر در اثر خامی و کژراهه رفتن ، سؤال ناصوابی را مطرح کند ، پاسخ غلطی را بر قرآن صائب صامت تحمیل می کند و سپس همان را به گمان خود از قرآن تحویل می گیرد که این طرح صورت مسأله غلط و دریافت بافته های فکری از زبان قرآن ، همان تفسیر به رأی حرام و ممنوع است. هماره ، سؤال از قرآن تکوینی و تدوینی باید عالمانه باشد ؛ زیرا : « حسن السؤال نصف العلم » و همیشه ، پاسخ صحیح ، مسبوق به سؤال درست است.

۴. درستی سؤال که زمینه دریافت پاسخ صائب است در این است که پرسش با معیارهای اصلی نظام عینی یا علمی مسؤل هماهنگ باشد ؛ چون جهان عینی که قرآن تکوینی است و جهان علمی که قرآن تدوینی است ، ضابطی خاصّ علی و معلولی و مانند آن دارد و اگر پرسشی مطابق با خطوط کلی حاکم بر نظام عینی یا معرفتی نباشد ، هیچ پاسخ درستی از جهان عینی یا از قرآن که جهان علمی است شنیده نمی شود.

کسی که تدبّر تام ندارد ، بافته های واهمه خویش را یافته های فاهمه می پندارد. چنین انسان مُختال زاعِم ، همواره از موهومات خویش می پرسد و دائماً صدای گوشخراش و مغالطه آمیز پاسخ باطل را از واهمه خود می شنود ؛ چنان که حضرت علی ( علیه السلام ) در نامه ای به معاویه ( لعنة الله عليه ) چنین فرمود : « فَعَدَوْتَ عَلَي الدنبا بتأويل القرآن ، فطلبتنى بما لم تجنى يدى و لا لسانى و عصيته أنت و أهل الشام بى »<sup>۷۴</sup> ، مقصود از تأویل مذموم در این نامه ، همان تفسیر به رأی و تبدیل کثر راهه به صراط مستقیم و جایگزینی « هوا » به جای « هُدا » است ؛ در قبال تفسیر صحیح برخاسته از سؤال صائب و جواب مصیب که آن را تأویل محمود و ممدوح می نامند ؛ چنان که حضرت علی ( علیه السلام ) در نامه ای به فرزند خود ، چنین می نگارد : « وَأَنْ اِبتدئک بتعليم کتاب الله عزوجلّ و تأويله و شرائع الإسلام و أحكامه »<sup>۷۵</sup> . البته بحث تفسیر و تأویل و امتیاز اصطلاحی هر کدام از دیگری و استشهاد به آیات قرآنی برای امتیاز مزبور ، در جایگاه خاص خود مطرح است.

حضرت علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) ، در برخی از خطبه ها ، هم به نطق نظام عینی جهان اشاره فرمود و هم نطق نظام علمی قرآن را گوشزد کرد و درباره این دو موضوع ، چنین فرمود : « و أَرانا من ملکوت قدرته و عجائب ما نطقت به آثار حکمته »<sup>۷۶</sup> ؛ « ... و أشهد أنّ من ساواک بشىء من خلقک فقد عدل بک و العادل بک کافر بما تنزلت به محکّمات آیاتک ، و نطقت عنه شواهد حجج بیناتک »<sup>۷۷</sup> و در بعضی از خطبه ها به ناطق بودن خصوص قرآن که همان نظام علمی جهان است ، پرداخت و چنین فرمود : « اظہرکم ناطق لا یعیا لسانه و بیت لا تهدم أركانہ و عزٌّ لا تُهزم أعوانه »<sup>۷۸</sup> ؛ « إِنَّ اللّٰهَ بعث رسولاً هادياً بکتابٍ ناطقٍ و أمر قائمٍ »<sup>۷۹</sup> .

<sup>۷۴</sup> - نهج البلاغه ، نامه ۵۵.

<sup>۷۵</sup> - نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

<sup>۷۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۹۱.

<sup>۷۷</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۹۱.

<sup>۷۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۳.

<sup>۷۹</sup> - همان ، خطبه ۱۶۹.

۵. قرآن تدوینی ، مرجع صاحب نظران صائب برای حلّ مشکل و پایان دادن به خصومت‌های فکری و حقیقی است ؛ چنان که حضرت علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) چنین فرموده است : « و لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمَ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمَتَوَلَّى عَنِ كِتَابِ اللَّهِ سَحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : ( فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ ) فَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بَكِتَابِهِ وَ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ » .<sup>۸۰</sup>

یعنی هنگامی که متخاصمان ، ما را به تحکیم قرآن فراخواندند ، ما روبرگردان از کتاب خداوند نبودیم ؛ چون خداوند فرمود : برای حلّ نزاع به خدا و پیامبر رجوع کنید و رجوع به خدا همان تحکیم کتاب اوست و رجوع به پیامبر ، همان گرفتن سنت آن حضرت ( صلی الله علیه وآله وسلم ) است.

از اینجا معلوم می شود که ظاهر قرآن کریم برای صاحب نظران ، قابل فهم است اولاً و محتوای ظاهری او اگر تخصیص یا تقيیدی از سنت نیاید ، حجت است ثانياً و کیفیت نطق قرآن هم عبارت از استنباط صاحب نظران منزه از غرض ورزی و هوا مداری و هوس پرستی است ثالثاً ؛ چنان که در صدر همین خطبه آمده است : « إِنَّا لَمْ نُحْكَمِ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا خَطٌّ مُسْتَوٍ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ ؛ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ » .<sup>۸۱</sup>

۶. تا کنون ، بررسی خاموشی و نطق قرآن کریم ، نسبت به سه گروه روشن شده است : گروه اول ، کسانی بوده اند که در اثر تحجّر و نیندیشیدن ، هیچ گونه پرسشی را در ساحت قرآن مطرح نکرده اند و نمی کنند. چنین گروهی که ساکنان و جامدان حقیقی اند ، سخنی را از قرآن حکیم نمی شنوند و این کتاب الهی نیز نسبت به آنها خاموشی پیشه کرده است.

گروه دوم ، کسانی بوده اند که در اثر کژاراهه و بداندیشی ، سؤال باطلی را به پیشگاه قرآن برده اند و با پیش فرضهای غلط آموز ، صدای واهمه خویش را ندای قرآن تلقی کرده اند و کتاب الهی را به پاسخ دلخواه خود ، متهم کرده اند و می کنند ؛ در حالی که کتاب خداوند

<sup>۸۰</sup> - همان ، خطبه ۱۲۵.

<sup>۸۱</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۲۵.

نسبت به این گروه هم ، همچنان صامت است ؛ زیرا آن مطالبی را که قرآن گویاست ، این گروه نمی شنوند و آنچه را اینها از خود می شنوند ، گفته قرآن کریم نیست.

گروه سوم ، کسانی اند که متدبرانه با پیمودن صراط مستقیم ، پرسش معقولی را به ساحت قرآن کریم عرضه داشته اند و می دارند و پاسخ مناسب را از او دریافت می کنند. چنین مفسرانی ، ترجمان کتاب کریم اند و از زبان قرآن ، سخن می گویند : « **انما ينطق عنه الرجال** ». <sup>۸۲</sup> اما آنچه هم اکنون مطرح است ، بررسی نطق قرآن کریم نسبت به گروه چهارم است و آن ، اینکه اگر انسان سالک صالحی از سطح مفسر متدبر عادی فراتر رفت و از ژرفای قرآن تکوینی ، اسرار و رموزی را کسب کرد و با چنین ره توشه ای به پیشگاه قرآن تدوینی رفت و پرسش غیب آموزی را مطرح ساخت و پاسخ مناسب با ملاحم و غیوب آینده را مثلاً مسئلت کرد ، قرآن کریم در این بخش نیز ناطق است و با زبانی چنان مستنطق ژرف اندیش خواهان ملاحم و اسرار غیبی سخن می گوید ؛ چنان که امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرموده است : « **ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لکن اُخبرکم عنه. ألا إنّ فیہ علم ما یأتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم** ». <sup>۸۳</sup>

آنچه از گروه چهارم متوقع است ، دو نکته محوری است : یکی راجع به اسرار و ملاحم و غیوب که خارج از قلمرو تکلیف عمومی است و فقط برای خواص ، جنبه کمالی دارد و دیگری تبیین قید یا خصوصیت یا قرینه و مانند آن که در تتمیم نصاب حجّیت ظواهر قرآن ، سهم به سزایی دارند ؛ یعنی آنچه گروه سوم با استنطاق و استظهار قرآنی به دست آورده اند ، به انضمام آنچه از گروه چهارم در زمینه تخصیص یا تقیید عموم یا اطلاق محتوای قرآنی نقل شده ، به نصاب حجّت می رسد و قرآن کریم ، در این دو نکته محوری ، گرچه نسبت به گروه چهارم که همان اولیای معصوم الهی اند ناطق است ، نسبت به گروه سوم که همان مجتهدان صاحب نظر و مفسران صائب رأی اند صامت است ؛ لذا حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در مقام تحدّی و مبارزه طلبی ، چنین فرموده است : « **فاستنطقوه و لن ينطق و لکن اُخبرکم عنه** » .

<sup>۸۲</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۲۵.

<sup>۸۳</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۵۸.

۷. اولین نطق قرآن کریم ، همانا درباره روشن کردن مراد خود است ؛ یعنی قبل از دلالت بر هر مطلب بیرونی ، راجع به کیفیت انسجام درونی خود سخن می گوید و پیام قرآن حکیم در این زمینه آن است که نه تنها هیچ گونه تهافت ، تخالف ، تکاذب در سراسر آیات او یافت نمی شود ، بلکه کمال انعطاف را نسبت به هم داشته و از این جهت ، تمام آیات ، متشابه و مثانی هم اند ؛ ( **اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيًّا** ) .<sup>۸۴</sup>

حضرت علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) ، درباره تعامل آیات قرآنی با یک دیگر و تعاطی آنها در دلالت بر مقصود ، از زبان خود قرآن کریم چنین سخن می گوید : « **و ذَكَرَ انَ الْكِتَابِ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَّ اِنَّهُ لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَہ ( و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا )** »<sup>۸۵</sup> ؛ یعنی سراسر آیات قرآن ، تصدیق کننده یک دیگر و تبیین کننده همدیگرند و اگر مطلبی در آیه ای بازگو شود ، همان مطلب به یاری آیه یا آیات دیگر روشن تر می شود و تعمیم آن تخصیص می یابد و اطلاق آن تقیید می شود و قرینه آن بازگو می شود و سایر اقسام دلالت و انحای تفسیری آن واضح خواهد شد.

چون شرح برخی از آیات را باید از زبان آیه دیگر شنید ، و تفسیر بعضی از آیات را با شهادت آیات دیگر به نصاب لازم رساند ؛ چنان که حضرت علی ( علیه السلام ) در این باره می فرماید : « **كتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض و لا يختلف في الله و لا يخالف بصاحبه عن الله** » .<sup>۸۶</sup>

همین مطلب ، یعنی گرایش آیات به یک دیگر ، و نطق و تصدیق و شهادت آنها نسبت به یک دیگر از آیات قرآنی که درباره نور بودن و تبیان بودن او برای تمام اشیا نازل شده است ، کاملاً قابل استفاده است ؛ زیرا کتابی که نور امور ، اشیا و مطالب دیگر است ، قبل از هر چیز ، نور خود خواهد بود و نیز کتابی که تبیان اشیا دیگر است ، قبل از هر چیز ، تبیین کننده خویش خواهد بود.

<sup>۸۴</sup> - سوره زمر ، آیه ۲۳ .

<sup>۸۵</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸ .

<sup>۸۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۳ .

۸. منهاج و روش اصیل در تفسیر قرآن ، همان تفسیر قرآن به خود قرآن است و چون متن قرآن ، جوامع انسانی را به خاندان عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) ارجاع می دهد ، بنابراین ، رجوع به سنت معصومین ( علیهم السلام ) متمم و مکمل تفسیر قرآن به قرآن خواهد بود ؛ به طوری که بدون چنین رجوعی ، حقیقت قرآن به خود قرآن نیز تفسیر نمی شود ؛ زیرا با طرد برخی از آیات الهی که دلالت بر لزوم رجوع به سنت معصومین ( علیهم السلام ) دارد ، مقداری از آیات قرآن از صحنه تفسیر حذف می شود و چنین روشی با انعطاف و تعاطی دلالتی سراسر آیات قرآن کریم نسبت به یک دیگر سازگار نخواهد بود ؛ لذا حضرت علی ( علیه السلام ) درباره اولیای الهی که کامل ترین مصداق آن ، معصومین ( علیهم السلام ) هستند چنین فرموده است : « **إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ ... بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا وَ بِهِمُ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا** » .<sup>۸۷</sup>

سرّ آنکه اولیای الهی ترجمان قرآن اند و به وسیله آنان علوم قرآنی بهره دیگران می شود ، قبلاً بازگو شد و آن این بود که اینان جزء گروه چهارم اند و پرسشهای خاصی را در ساحت قرآن مطرح می کنند که دیگران از شنیدن صدای آن ناطق باطنی « قرآن » محروم اند. در هر مرحله ای که توده مردم یا دانشمندان از شنیدن صدای قرآن بی بهره اند ، قرآن کریم به وسیله ترجمان معصوم تفسیر می شود ؛ چنان که قبلاً نقل شد ؛ « **و لا بدّ له من ترجمان** »<sup>۸۸</sup> ، و کسی که خروش واهمه خود یا غوغای مختالانه دیگر را می شنود ، حق ندارد آن را بر قرآن کریم تحمیل کند و آن را مقصود کتاب خدا بداند ؛ که چنین کاری طبق بیان حضرت علی ( علیه السلام ) جهالت و ضلالت است.

آن حضرت ( علیه السلام ) درباره عالم نمایی که دامی در برابر مردم نصب کرده تا عده ای را با فریب و نیرنگ به دام خود بکشد و باطن او جز دام ، چیز دیگری نیست ، می فرماید : « **و آخر قد تسمی عالماً و لیس به ؛ فاقتبس جهائل من جهال و أضالیل من ضلال و نصب للناس أشراکاً من حبال غرور و قول زور ؛ قد حمل الكتاب ( أی القرآن ) علی آرائه و عطف الحق علی أهوائه ... يقول : أقف عند الشبهات و فیها وقع و يقول : أعتزل البدع و بینها اضطجع ؛ فالصورة صورة**

<sup>۸۷</sup> - همان ، حکمت ۴۳۲.

<sup>۸۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۲۵.

إنسان و القلب قلب حيوان ؛ لا يعرف باب الهدى فيتبعه و لا باب العمى فيصد عنه و ذلك ميّت الأحياء » .<sup>۸۹</sup>

کسی که رأی خود را بر قرآن تحمیل می کند ، و کتاب الهی را با تفسیر به رأی وسیله ارتزاق و نیز دامی برای نیرنگ دیگران قرار می دهد ، خود دامی است به صورت انسان و جنازه عمودی است به صورت زنده ایستاده و متحرک ؛ چون باطن او حیوانی است زنده و انسانی است مرده ! ولی انسان کامل مانند حضرت بقیة الله روح من سواه فداه درباره قرآن تدوینی ، همان بینش را دارد که درباره قرآن تکوینی ؛ یعنی ، همان طوری که در نظام تکوینی و عینی ، تمام اشیا تابع مشیّت و اراده خداست ، در نظام تدوینی و علمی نیز تمام علوم و مفاهیم و معارف نیز تابع علم خداست ، که به صورت قرآن حکیم تجلّی کرده است ؛ لذا حضرت علی ( علیه السلام ) درباره چنین انسان کامل و الهی در قبال دامهای به ظاهر انسان ، فرموده است : « يعطف الهوى على الهدى ، إذا عطفوا الهدى على الهوى ، و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى » .<sup>۹۰</sup>

کسی که رأی خود را بر وحی الهی تحمیل کند و قرآن را بر هوای خویش حمل کند ، یا مُفَرَط است یا مُفَرَطٌ ؛ زیرا منشأ چنان کاری جز جهالت و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود و جاهل ضالّ ، یا گرفتار افراط است یا مبتلا به تفریط و هر دو آنها کژراهه است که نوال بهشت را به وبال دوزخ تبدیل می کند. امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در این باره چنین فرموده است : « و أن محمداً ( صلی الله علیه وآله وسلّم ) عبده و رسوله ... فأدّى أميناً و مضى رشيداً و خلف فينا راية الحق ؛ من تقدمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزمها لحق » ،<sup>۹۱</sup>

سرّ مروق و خروج متقدّم مفراط و راز زهوق متخلف مفراط ، همانا این است که تفسیر وحی به خود وحی ، تنها صراط مستقیم نجات است که هرگونه انحراف از آن ، زمینه ارتداد و خروج از دین و در نتیجه سبب هلاکت خواهد بود ؛ برخلاف التزام همه جانبه به آن که در این حال ، همواره

<sup>۸۹</sup> - همان ، خطبه ۸۷ .

<sup>۹۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۸ .

<sup>۹۱</sup> - همان ، خطبه ۱۰۰ .

انسان ملتزم اعتقادی و عملی به متن صراط مستقیم و اصل و در نهایت به هدف غایی، ملحق و نایل می شود.

تذکر: آنچه درباره تفسیر قرآن به قرآن از نهج البلاغه نقل شده، در آثار حسنه و به جا مانده از سایر معصومین (علیهم السلام) نیز فراوان است و چون بازگو کردن آنها خارج از حریم این نوشتار کوتاه است، از نقل آنها خودداری شده است؛ لیکن بیان کوتاهی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره منہاج معقول و روش مقبول تفسیر قرآن که همان تبیین قرآن به خود قرآن است، نقل می شود. البته غالب سخنان حضرت علی (علیه السلام) به جوامع الکلم حضرت خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ چنان که الحاق شده به کلمات دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) است؛ چون همه آن ذاتهای نوری و مآثر آنان، مصبوغ به صبغه الهی است که احسن صبغه هاست.

از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است: «**إِنَّ الْقُرْآنَ لِيُصَدِّقَ بَعْضَهُ بَعْضًا؛ فَلَا تَكْذِبُوا بَعْضَهُ بَبَعْضٍ**»<sup>۹۲</sup>؛ «**عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا وَقَائِدًا**»<sup>۹۳</sup>.

اگر یک آیه برابر رأی مفسر هوا مدار تفسیر شود، حتماً آیات دیگر، چنان برداشتِ مجعولی را تکذیب می کنند و سبب چنین تکذیب باطلی، همانا تحمیل هوا بر هدا است و چون مفسر هوس پرست به هوای خویش اقتدا دارد، هوای او رهبر وی است و اگر قرآن را برابر هوس خود تفسیر کرد، قرآن را که باید رهبر باشد تحت رهبری قرار داده است.

البته هلاک دامنگیر چنین افرادی خواهد شد؛ چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره هلاکت هوامداران فرموده است: «**كَأَنَّهُمْ أُمَّةٌ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ**»<sup>۹۴</sup>؛ «**كَأَنَّ كُلَّ امْرَأٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بَعْرِي ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ**»<sup>۹۵</sup>؛ بر خلاف

<sup>۹۲</sup> - کنز العمال، ح ۲۸۶۱.

<sup>۹۳</sup> - همان، ح ۴۰۲۹.

<sup>۹۴</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

<sup>۹۵</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۸۸.

مفسر حقّ مداری که هدای قرآن را بر هوای خود ترجیح داده است ؛ زیرا چنین مفسر هدایت طلبی ، قرآن را رهبر خویش قرار داده است.

چنان که امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در این باره فرموده است : « **قد أمکن الكتاب من زمامه ، فهو قائده و إمامه ، یحلُّ حیث حلّ ثقله و ینزلُ حیث کان منزله** »<sup>۹۶</sup> ؛ زیرا قرآن کتابی است که به هیچ وجه ، بطلان در او راه ندارد ؛ ( **لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید** )<sup>۹۷</sup>. از این جهت ، حضرت علی ( علیه السلام ) چنین راهنمایی فرموده است : « **و اتّهموا علیه آراء کم و استغشوا فیه أهوائکم** »<sup>۹۸</sup> ؛ یعنی هنگام تعارض رأی شما با قرآن حکیم ، رأی خود را به بطلان متهم کنید ؛ نه قرآن را و هنگام تعارض هوای شما با هدایت قرآن ، هوای خود را مغشوش بدانید ؛ نه هدایت قرآن را.

۹. گرچه قرآن نور الهی است و هیچ گونه ابهامی در آن نیست ، لیکن متشابهات از یک سو و اکتفای آن به بیان ضابط جامع و حکم کلی بدون ذکر مصداق یا وجه مشخص از سوی دیگر بهانه ای برای کسانی است که به بیماری زیغ دل آلوده اند و گرفتار ویروس نفاق مرق ، نکث و قسط هستند و بدون رجوع به محکّمات ، ممکن است به برخی از آیات عذر بیاورند. در این زمینه ، طبق رهنمود خود قرآن باید به عترت طاهرین ( علیهم السلام ) که قرآن ناطق اند ، مراجعه کرد تا منافق چند چهره از آیه ای که چند معنا دارد ، بهره ناروا نبرد.

در این باره حضرت علی ( علیه السلام ) به عبدالله بن عباس هنگامی که وی را برای احتجاج با خوارج اعزام کرده ، فرموده است : « **لا تُخاصمهم بالقرآن ؛ فإنّ لقرآن حملاً ذو وجوهٍ. تقول و یقولون ؛ و لکن حاججهم بالسنة ؛ فإنّهم لن یجدوا عنها محیصاً** »<sup>۹۹</sup>.

سرّ آنکه سنت معصومین ( علیهم السلام ) تعیین کننده مقصود است ، با اینکه سنت همانند قرآن مشتمل بر متشابهات است این است که سنت ، مجموع گفتار ، رفتار ، نوشتار ، سکوت و سکون

<sup>۹۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۸۷.

<sup>۹۷</sup> - سوره فصلت ، آیه ۴۲.

<sup>۹۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۶.

<sup>۹۹</sup> - نهج البلاغه ، نامه ۷۷.

و مانند آن است و با تحقق عینی هریک از این مصادیق ، ضوابط عام و قواعد کلی ، در خارج متحقق و متعیّن خواهد شد و راه وجوه دیگر که مورد پسند منافق باشد ، بسته می شود.

اگرچه همه آنچه را که در سنت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) ظهور کرده است ، غیر از حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) کسی احاطه نکرده است و آن حضرت در این باره چنین فرموده است : « و لیس کلّ أصحاب رسول الله ( صلی الله علیه و آله و سلم ) من کان یسأله و یستفهمه ؛ حتی أن کانوا لیحبون أن ینجی ۱۰۰ » و لیس کلّ أصحاب رسول الله ( صلی الله علیه و آله و سلم ) من کان یسأله و یستفهمه ؛ حتی أن کانوا لیحبون أن ینجی ۱۰۰ » .

شمه ای از احاطه علم علوی ( علیه السلام ) در فصل دوم گذشت ؛ از این رهگذر آن حضرت ( علیه السلام ) در کسوت تحدی یا جامه شکرگزاری در برابر نعمت الهی علم غیب ، چنین فرموده است : « و الله لو شئت أن أخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ؛ و لکن أخاف أن تکفروا فیّ برسول الله ( صلی الله علیه و آله و سلم ) » .<sup>۱۰۱</sup>

البته منشأ چنین حیظه تامی ، همانا مظهریت علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) برای علم خداوندی است که در این باره فرموده است : ( و ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل إلا کنا علیکم شهوداً إذ تفیضون فیہ و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرّة فی الأرض و لا فی السماء و لا أصغر من ذلك و لا أكبر إلا فی کتاب مبین )<sup>۱۰۲</sup> ؛ چنان که انسان کامل به نوبه خود با اذن خداوند ، کتاب مبین ، امام مبین و مانند آن خواهد بود.

فصل پنجم.

بررسی نظام غایی قرآن در نهج البلاغه

نظام علیّیت و معلولیت ، آن است که برای هر فعلی ، فاعل و غایت است ؛ یعنی هیچ فعل بدون مبدأ فاعلی و بر حسب اتفاق پدید نمی آید و نیز هیچ کاری بدون هدف نخواهد بود. البته اهداف

<sup>۱۰۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۲۱۰.

<sup>۱۰۱</sup> - همان ، خطبه ۱۷۵.

<sup>۱۰۲</sup> - سوره یونس ، آیه ۶۱.

کارها متنوع اند؛ زیرا افعال گوناگون اند؛ چنان که فاعلها نیز متفاوت اند و از این ضابط جامع، هیچ فعلی استثنا نشده و نمی شود.

اما فاعلها در تأثیر تفاوتی که دارند، ممکن است برخی از آنها هدفی خاصی که خارج از هستی آنهاست داشته باشند و با انجام فعل مخصوص، بین خود و هدف خویش پیوند برقرار کنند و به وسیله آن رابط که همان فعل مخصوص آنهاست، به هدف خاص نایل آیند و بعضی از آنها ممکن است هدف مخصوصی که خارج از ذات آنها باشد، نداشته باشند تا با انجام فعل خاص، بین خود و هدف مزبور پیوند برقرار کنند و به وسیله آن پیوند ویژه به هدف خود برسند.

چنین فرضی در نظام علی و معلولی، نه تنها ممکن است، بلکه ضروری است؛ زیرا همان طوری که سلسله نظام فاعلی اشیا حتماً باید به مبدأ فاعلی بالذات برسد که علیت فاعلی او عین ذات اوست و نیازی به متمیم نصاب مبدأ فاعلی ندارد، بلکه خود فاعلی بالذات است، همان طور که موجود بالذات است، سلسله نظام غایی اشیا هم حتماً باید به مبدأ غایی بالذات برسد؛ زیرا علیت غایی او عین ذات اوست و احتیاجی به تکمیل نصاب مبدأ غایی ندارد؛ و گرنه مشکل دور یا تسلسل مطرح خواهد شد؛ بنابراین، وجود مبدأ غایی بالذات، در نظام هستی ضروری است.

از برهان توحید چنین بر می آید که بیش از یک واجب بالذات که تمام کمالهای ذاتی او عین ذات اوست و همگی نامحدوداند، وجود ندارد؛ بنابراین، خداوند که مبدأ فاعلی بالذات برای تمام اشیاست، مبدأ غایی بالذات برای تمام آنها خواهد بود و هر فاعلی، کاری را برای نیل به کمال انجام می دهد و اگر خود کمال مطلق و نامحدود، کاری را انجام داد، هدف آن کار نیل به لقا و قرب همان فاعل است؛ نه چیز دیگر؛ پس در این گونه از موارد، هدف همان فاعل است؛ نه جدای از آن؛ لذا خداوند از خودش چنین یاد فرموده است: **(هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن)**<sup>۱۰۳</sup> و هرچه خارج از فاعل نامحدود فرض شود، فعل اوست؛ نه هدف او؛ زیرا آن

فاعل غیر متناهی ، هم اوّل و مبدأ فاعلی بالذات تمام ما سواست و هم آخر و مبدأ غایی بالذات همه ماعدا.

هدفمند بودن نظام هستی که قرآن تکوینی است و نیز هدفدار بودن قرآن حکیم که جهان تدوینی است بر اساس دو اسم از اسمای حسنای خداوند خواهد بود :

اوّل آنکه خداوند ، غنی محض است ؛ لذا هیچ کاری را برای رفع نقص خود نمی کند ؛ زیرا فقری ندارد تا با تحصیل هدف مفروض ، فقّر موهوم را بر طرف کند و نیز هیچ فعلی را برای نفع رساندن به غیر خود انجام نمی دهد ، به طوری که سود رساندن به غیر خود ، فاقد کمالی از کمالهای نامحدود است و با این رسیدن به آن کمال مفقود می رسد ؛ این فرض نیز باطل خواهد بود ؛ زیرا برای خدایی که کمال محض و فعلیت نامتناهی است ، چنین حالی مفروض نیست.

لذا ، خداوند جهان علمی و عینی را و نیز قرآن تکوینی و تدوینی را نه برای آنکه سودی ببرد آفرید و نه برای آنکه جودی برساند خلق کرد. غرض آنکه هیچ کمالی از ناحیه فعل به فاعل بالذات نمی رسد ؛ چون فاعل بالذات عین کمال نامحدود است.

دوم آنکه خداوند حکیم است ؛ لذا هیچ کاری بدون حکمت ، هدف ، منفعت ، مصلحت و مانند آن از وی صادر نمی شود ؛ یعنی تمام کارهای او حکمت و ثمره سودمند دارد که آن ثمر بر همان فعل مترتب است و فعل خدا که موجود ممکن است ، به کمال لایق خود می رسد.

آنچه از جمع بندی این دو اسم ( غنی ، حکیم ) از اسمای حسنای الهی استنباط می شود :

۱. سراسر جهان تکوین و تدوین ، با حکمت ، مصلحت و هدف همراه است.
۲. هیچ کدام از حکمتها ، مصلحتها و هدفها به خداوند بر نمی گردد ؛ حتی نفع رساندن به غیر خدا نیز کمال خارج از ذات او نیست تا از رهگذر فعل او تأمین شود.
۳. چون قدرت که همان مشیّت فعل و ترک است ، عین ذات خداوند است ، صدور هیچ فعلی از ذات اقدس الهی ، ایجابی نیست تا او مضطر باشد ؛ نه مختار.

۴. دوام فیض ، غیر از قدّم عالم طبیعت است ؛ لذا دوام فیض و فضل خداوندی که « کل منّه قدیم » و « دائم فیض و الفضل علی البریّة » است ، قدم جهان ماده را که عین سیلان و تحول بوده و حدوث زمانی ، ذاتی ( به معنای هویت ، نه بمعنای ماهیت ) اوست به همراه ندارد.

۵. چون خداوند قادر مطلق است ، مقدور هیچ شخص یا قانونی قرار نمی گیرد که حاکم بر او باشد ؛ لذا ، صدور کار حکیمانه نسبت به او ( وجوب علیه ) ندارد ، آن طوری که معتزله می پندارد ؛ بلکه ( وجوبٌ عنه ) دارد که حکمای امامیه بر آن اند.

۶. امتیاز تفکر فلسفه امامی از توهم کلام اشعری ، در دو محور اساسی است : یکی آنکه بر اساس توهم اشعری ، حُسن و قبح در کار نیست ؛ ولی بر پایه تعقل فلسفه امامی ، عقل در ادراک حسن و قبح فی الجملة مستقل است.

دیگر آنکه فعل خداوند بر اساس توهم کلام اشعری ، معلّل به هدف و غرض نیست ؛ ولی بر پایه تعقل فلسفه امامی ، فعل خداوند معلّل به هدف است. آن هدف یا بالذات است که عین فاعل است و کمال نهایی فعل در تقرّب به فاعل محض است که هدف بالذات است و یا بالغیر است که همان کمال ، حکمت ، مصلحت و منفعت مترتب بر فعل است که فعل ، با نیل به آن به کمال خاص خویش در محدوده هستی امکانی خود بار می یابد و اگر فعل به هدف نرسید ، آسیبی به فاعل نمی رسد و سبب محرومیت وی نمی شود ؛ زیرا چنین فاعل بالذات و نامحدودی حتماً بی نیاز صرف خواهد بود.

قرآن حکیم در این باره دو مطلب اساسی را ارائه کرده است : یکی بیان هدف قرآن تکوینی که همان نظام هدفمند آدم و عالم است و دیگری ، بی نیازی محض خداوند.

اما درباره مطلب اوّل ، هدف آفرینش نظام کیهانی را که همان قرآن تکوینی است ، از یک سو معرفت توحیدی انسان می داند و در پایان سوره « طلاق » چنین می فرماید : **( الله الذی خلق سبع سموات و من الأرض مثلهنّ ینزلّ الأمر بینهنّ لتعلموا أنّ الله علی کلّ شیء قدير و أنّ الله قد أحاط بكلّ شیء علماً )**<sup>۱۰۴</sup> و از سوی دیگر ، عبادت خالص انسان را هدف خلقت وی اعلام

می دارد و در بخش پایانی سوره « ذاریات » چنین می فرماید : **( و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ لیعبدون )**.<sup>۱۰۵</sup> برابر آیه اول ، هدف عقل نظری و جنبه دانشی انسان ملحوظ است و برابر آیه دوم ، هدف عقل عملی و جنبه ارزشی او لحاظ شده است تا کمال انسان در پرتو علم صائب و عمل صالح تأمین شود.

مطلب دوم ، غنای ذاتی خداوند است ، از هر موجود و هر ثمری که بر وجود امکانی مترتب است ؛ که از سوره مبارکه « ابراهیم » استفاده می شود : **( و قال موسیٰ إن تکفروا أنتم و من فی الأرض جمیعاً فإنّ الله لغنی حمیدٌ )**<sup>۱۰۶</sup> ؛ یعنی کفر اعتقادی جامعه ملحد که به نقص عقل نظری و دانشی آنان بر می گردد و کفر عملی آنها که به نبود عقل عملی و ارزشی آنها مرتبط است ، هیچ گزندی به خداوند غنی محض وارد نمی کند. پس ، اگر محتوای آیه پایانی سوره « طلاق » حاصل نشود و همچنین مضمون بخش پایانی سوره « ذاریات » حاصل نشود ، هرگز نمی توان گفت : خداوند از نیل به هدف خود محروم می شود و از این جهت ، کمال نخواهد داشت ؛ بلکه باید چنین گفت که انسان در اثر سوء رفتار خویش به کمال متوقّع خود نایل نمی آید.

اکنون که عصاره تفسیر قرآنی و تعلیل عقلی روشن شد ، به شمه ای از آنچه در نهج البلاغه درباره اصل هدف آفرینش از یک سو و بررسی نظام غایی قرآن که مقصود اصلی این فصل است از سوی دیگر اکتفا می شود. آن حضرت ( علیه السلام ) درباره بی نیازی فاعل از هدف مخصوص فعل ، چنین فرموده است : **« فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ ، آمَنَّا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاةٍ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعِهِ ... »**.<sup>۱۰۷</sup> مقصود از طاعت ، جامع طاعت فکری و عملی است ؛ چنان که منظور از معصیت ، جامع هر دو قسم است.

پس نه توحید موحدان که علم صائب است ، به سود خداست و نه عبادت متعبدان که عمل صالح است به نفع وی ؛ چه ، نه الحاد ملحدان که جهل نظری است ، به زیان خداست و نه طغیان ،

<sup>۱۰۵</sup> - سوره ذاریات ، آیه ۵۶.

<sup>۱۰۶</sup> - سوره ابراهیم ، آیه ۸.

<sup>۱۰۷</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۳.

شرک ، و عصیان تبهکاران که عمل ناصالح است ، به زیان خداوند ! بنابراین ، فعل خداوند گرچه هدفمند است ، لیکن فاعل یعنی ذات اقدس الهی منزّه از غرض زائد بر ذات خود است.

آنچه در نهج البلاغه درباره هدفمندی آدم و عالم آمده ، این است که : « فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا و لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدى و لَمْ يَدْعَمْكُمْ فِى جِهَالَةٍ و لَا عَمى » ؛ <sup>۱۰۸</sup> « و كَلَّفَ يَسِيرًا و لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا و أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا و لَمْ يُعْصَمْ مَغْلُوبًا و لَمْ يُطْعَمْ مُكْرَهًا و لَمْ يُرْسَلِ الْأَنْبِيَاءُ لَعِبًا و لَمْ يُنْزَلِ الْكِتَابُ لِلْعِبَادِ عَبَثًا و لَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضَ و مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا : ( ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ) » .<sup>۱۰۹</sup>

لازم است توجه شود که نظام غایی قرآن تدوینی ، همان نظام غایی ارسال رسولان و فرو فرستادن صحیفه ها و کتابهای نورانی آنان است ؛ گرچه مهیمن بر آنهاست و عصاره اهداف آنها دو چیز است که هر کدام برای تأمین بخشی از بخشهای ارواح انسانی و نفوس آدمی است که یکی تعلیم ( اعم از حصولی و حضوری ) و دیگری تزکیه است که مقداری از این اهداف برای تکمیل شأن نظری جان آدمی است و مقدار دیگر از آنها برای تحصیل کمال شأن عملی روح انسانی است : « فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ و وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ ؛ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِثْقَالَ فِطْرَتِهِ و يَذْكُرَهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ و يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ و يَثِيرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ و يَرْوَهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ » <sup>۱۱۰</sup> ( الْآيَاتِ الْمَقْدَرَةِ ) ؛ « بَعَثَ اللَّهُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ و جَعَلَهُمْ حِجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ ؛ لِئَلَّا تَجِبَ الْحِجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْأَعْذَارِ إِلَيْهِمْ ؛ فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ » .<sup>۱۱۱</sup>

یعنی عقل و براهین قاطع آن ، در عین لزوم کافی نیست ؛ بلکه برای تأمین سعادت و رفع هرگونه اعتذار و برطرف کردن هرگونه تمسک و احتجاج بندگان ، ارسال رسول لازم است ؛ که

<sup>۱۰۸</sup> - همان ، خطبه ۸۶ .

<sup>۱۰۹</sup> - همان ، حکمت ۷۸ .

<sup>۱۱۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

<sup>۱۱۱</sup> - همان ، خطبه ۱۴۴ .

از آیه ۱۶۵ سوره « نساء » نیز چنین مطلبی استنباط می شود : « بعث إلى الجنّ و الإنس رسله ؛ ليكشفوا لهم عن غطائها و ليحذروهم من ضرائها » .<sup>۱۱۲</sup>

از این تعبیر ظریف بر می آید که بهترین راه تعلیم ، همان اشهاد و تعلیم حضوری است و سودمندترین علم همانا شهود حقیقت دنیاست که دوستی آن سرمایه هر خطاست : « حب الدنيا رأس كل خطيئة » . و سرّ آن این است که تعبیر حضرت علی ( علیه السلام ) در این باره به این صورت است که انبیا مبعوث شده اند تا پرده دنیا را از روی زشت وی بردارند و مردم را به خطر او هشدار دهند : « فهداهم به من الضلالة و أنقذهم بمكانه من الجهالة » .<sup>۱۱۳</sup>

در این جمله کوتاه ، به دو هدف اساسی بعثت که همان تزکیه و تعلیم باشد اشاره شد ؛ زیرا ضلالت در مقابل جهالت ، ناظر به نقص عقل عملی است و جهالت در مقابل آن ، راجع به نقص عقل نظری است. البته در موارد دیگر ، به راههای ضلالت و نیز به اقسام جهالت آنان اشاره شد : « فبعث محمّداً ( صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ ؛ بِقِرْآنِ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَ لِيَقْرُوا بِهِ إِذْ جَهِدُوهُ وَ لِيُثَبِّتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ » .<sup>۱۱۴</sup>

در این مورد نیز به طور روشن ، هدف بعثت و نظم غایی نزول وحی قرآنی ، معرفت پروردگار و عبادت و اطاعت وی اعلام شده است. البته در پرتو این دو هدف مهم ، اهداف فرعی دیگری هم مطرح است که همه آنها با تأمل و تدبّر به یکی از دو رکن محوری عقیده صائب و عمل صالح برمی گردد ؛ مانند ایجاد برادری و صفا ، برقراری وحدت و وفا ، برطرف نمودن کینه و جفا : « دَفَنَ اللهُ بِهِ الضَّغَائِنَ وَ أَطْفَأَ بِهِ الثَّوَائِرَ ؛ أَلْفَ بِهِ إِخْوَاناً وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَاناً ؛ أَعَزَّ بِهِ الذِّلَّةَ وَ أَدْلَّ بِهِ الْعِزَّةَ »<sup>۱۱۵</sup> ؛ زیرا شرح حقایق حکمت نظری و عملی از مهم ترین اهداف بعثت رسول

<sup>۱۱۲</sup> - همان ، خطبه ۱۸۳ .

<sup>۱۱۳</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

<sup>۱۱۴</sup> - همان ، خطبه ۱۴۷ .

<sup>۱۱۵</sup> - همان ، خطبه ۹۶ .

اکرم ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و نیز انزال قرآن بوده است : « المجتبی من خلایقه و الْمُعْتَمَد ( أی المختار ) لشرح حقائقه ... المجلو به غریب العمی » .<sup>۱۱۶</sup>

لازم است توجه شود که هدف بالذات مانند مبدأ بالذات ، همان کمال مطلق است که عین ذات خداوندی است ؛ لیکن هرچه به آن کمال مطلق نزدیک تر باشد ، هدف برتر قرآن حکیم است و عالی ترین مرحله آن بهره کسی است که کمال و تمام قرآن کریم را تلاوت کند و به مضامین آن معتقد باشد و به اوصاف آن متخلّق شود و به احکام آن عامل باشد. البته دیگران هرکدام به اندازه ایمان و عمل صالح خود از هدف قرآن بهره مند می اشوند.

از اینجا چند مطلب واضح می شود : ۱. قیام به قسط و عدل ، هدف متوسط وحی و نبوت است ؛ نه هدف برین آن ، پس آنچه در آیه ( ... ليقوم الناس بالقسط )<sup>۱۱۷</sup> آمده ، ناظر بر طبقه متوسط اهل ایمان است ؛ نه یگانه ای از آنان.

۲. نورانی شدن و خداوند و اسمای حسنی او و مظاهر آن اسما یعنی انبیا ، اولیا ، اصفیا و ائمه اهل بیت ( علیهم السلام ) را به نورانیت شناختن نه به علم حصولی و مقدمات منطقی هدف برین است که یگانه ای از مؤمنان به آن صعود می کنند که در آیه ( الر کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور )<sup>۱۱۸</sup> به آن اشاره شده است.

۳. چون در برابر هر درجه از ایمان و عمل صالح ، درجه خاصی از بهشت مقرر می شود ، پس درجات بهشت به عدد درجات و آیات مترتب قرآن خواهد بود ؛ زیرا رسول اکرم ( صلی الله علیه وآله وسلم ) فرموده است : « يقال لصاحب القرآن اقرأ و اصعد و يصعد بكل آية درجة ، حتى يقرأ آخر شيء معه منه »<sup>۱۱۹</sup> و امام صادق ( علیه السلام ) فرموده است : « يقال لقاریء القرآن اقرأ و ارق » .<sup>۱۲۰</sup>

<sup>۱۱۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۸.

<sup>۱۱۷</sup> - سوره حدید ، آیه ۲۵.

<sup>۱۱۸</sup> - سوره ابراهیم ، آیه ۱.

<sup>۱۱۹</sup> - کنز العمال.

<sup>۱۲۰</sup> - بحار الانوار ، ج ۸ ، ص ۱۸۶.

۴. چون حقیقت نبوت پیامبر به صورت وحی قرآن ظهور کرده است ، هرکس از امت او که سهم بیشتری از قرآن داشته باشد ، به مقام معنوی او نزدیک تر از دیگران است و آن حضرت ( صلی الله علیه و آله و سلم ) را بیش از دیگران می شناسد و دستورهایی او را بهتر از دیگران ادراک و عمل می کند ؛ لذا رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) فرمود : « **من قرأ القرآن فكأنما استدرجت النبوة بين جنبيه ؛ غير أنه لا يوحى إليه** » .<sup>۱۲۱</sup>

۵. چون قرآن تدوینی ، حاوی حقایق قرآن تکوینی است و معرفت آنها همان دانشهای جامع و فراگیر متوقع است ، رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) فرمود : « **من أراد علم الأولين و الآخريين فليثور القرآن** » .<sup>۱۲۲</sup> البته روشن است که منظور از این گونه احادیث ، صرف تلاوت قرآن نیست که نتیجه ضعف اهل ایمان است ، چنان که مقصود از آن ، آشنایی به تفسیر مصطلح نیست که نصیب طبقه متوسط از آنان است ؛ بلکه همان معرفت به نورانیت است که حظّ یگانه ای از آنان است و اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) به ویژه حضرت علی ( علیه السلام ) مصداق بارز آنهاست.

نشانه آنکه مقصود از احادیث مزبور ، صرف قرائت قرآن نیست ، آن است که در همین گروه از نصوص که دلالت دارد بر فراز آمدن قرآن نسبت به همه علوم ، چنین آمده است که اگر کسی همه دانشها را بخواند ، قرآن را تثویر کند و تثویر و اشاره ، همان شکوفا کردن ، شوراندن ، انقلاب فرهنگی و ثوره فکری به پا کردن و زیرو رو کردن است که با صرف قرائت راست نمی آید و با صرف تفسیر مصطلح رایج میسر نمی شود ؛ بلکه در این راه بسی خون جگر باید خورد !

۶. گرچه پایان سیر آدم و عالم ، لقای خداوند است : **( ألا إلى الله تصير الأمور )**<sup>۱۲۳</sup> ، لیکن قرآن حکیم ، نه تنها سائر و صائر الهی است ، بلکه محرک و مُصیّر هم خواهد بود ؛ یعنی خود با متکلم خویش محشور می شود و مخاطب واعی و مستمع داعی و مفسر صائب و تالی والی را

<sup>۱۲۱</sup> - کنز العمال ، ح ۲۳۴۹ .

<sup>۱۲۲</sup> - همان ، ح ۲۴۵۴ .

<sup>۱۲۳</sup> - سوره شوری ، آیه ۵۳ .

نیز به همراه خود آنقدر سیر می دهد تا به سیوررت نایل آید؛ زیرا در آن نشئه، مخاطب و خطاب متحد خواهد شد؛ زیرا: «استدرجت النبوة بين جنبيه غير أنه لا يوحى إليه»<sup>۱۲۴</sup>.

در پایان، چند حدیث درباره لزوم اهتمام به قرآن و اقامه حدود آن و حراست ثغور آن و اجرای قوانین آن و سعی در حشر با آن و کوشش در اتحاد با آن، نقل می شود. حضرت علی (علیه السلام) در این باره فرمود: «تعلموا القرآن؛ فإنه أحسن الحديث و تفقهوا فيه؛ فإنه ربيع القلوب و استشفوا بنوره؛ فإنه شفاء الصدور و أحسنوا تلاوته؛ فإنه أنفع القصص»<sup>۱۲۵</sup>؛ «إحياءه (القرآن) الإجتماع عليه و إمامته الافتراق عنه»<sup>۱۲۶</sup>.

«والعصمة للمتمسك و النجاة للمتعلق»<sup>۱۲۷</sup>؛ «ما جالس هذا القرآن أحدٍ إلا قام عنه بزيادة أو نقصان؛ زيادة في هدى أو نقصان من عمى و اعلموا أنه ليس على أحدٍ بعد القرآن من فاقته و لا لأحدٍ قبل القرآن من غنى»<sup>۱۲۸</sup>؛ «إن الله سبحانه لم يعظ أحداً بمثل هذا القرآن... و ما للقلب جلاء غيره»<sup>۱۲۹</sup>؛ «والله الله! في القرآن؛ لا يسبقكم بالعمل به غيركم»<sup>۱۳۰</sup>؛ «حق الولد على الوالد أن يحسن اسمه و يحسن أدبه و يعلمه القرآن»<sup>۱۳۱</sup>.

چون غالب مطالب گذشته می تواند شرح کوتاه این گونه از احادیث باشد، لذا از تشریح آنها در این مختصر پرهیز می شود و همان طوری که سایر مطالب علوی (علیه السلام) مسبوق به معارف نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، این بخش از توصیه های آن حضرت (علیه السلام) نیز مسبوق به سنت حسنه رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) است که

---

<sup>۱۲۴</sup> - کنز العمال، ح ۲۳۴۹.

<sup>۱۲۵</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

<sup>۱۲۶</sup> - همان، خطبه ۱۲۷.

<sup>۱۲۷</sup> - همان، خطبه ۱۵۶.

<sup>۱۲۸</sup> - همان، خطبه ۱۷۶.

<sup>۱۲۹</sup> - همان، خطبه ۱۷۶.

<sup>۱۳۰</sup> - همان، نامه ۴۷.

<sup>۱۳۱</sup> - همان، حکمت ۳۹۹.

طبق دستور آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) عالمان قرآن و حافظان آن، چه در حیات و چه در ممات، نسبت به دیگران رجحان داشته اند.

زیرا هنگام اعزام وفد و هیأت به یمن، کسی را امیر آنان قرار داد که از همه آنها کم سن تر بود. مردی راز این کار را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید؛ آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این شخص، قاری قرآن است<sup>۱۳۲</sup> و هنگام دفن شهدای احد فرمود: آن شهیدی که جامع تر از دیگران است از جهت قرآن، او را امام و پیش روی دیگران در قبر قرار دهید.

با این گونه از معارف، روشن می شود که چرا حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: «لومات من بین المشرق و المغرب، لما استوحشت بعد أن یکون القرآن معی»<sup>۱۳۳</sup>.

پروردگارا! توفیق تلاوت قرآن، تثویر علوم و مفاهیم قرآن، عمل به احکام قرآن و حشر با قرآن را در پرتو عنایت عترت طاهرین (علیهم السلام) به ویژه سید اوصیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) و خاتم اوصیاء بقیة الله ارواح من سواه فداه را به همه مشتاقان ثقلین عطا فرما! و راقم این سطور و همه ذوی حقوق او را مشمول لطف خاص خویش قرار ده!

والحمد لله رب العالمین

دماوند، شهریور ۱۳۷۶ جوادی آملی

---

<sup>۱۳۲</sup> - کنز العمال.

<sup>۱۳۳</sup> - اصول کافی، جلد ۲، ص ۶۰۲.